

دکتر شهریار نقوی

سهم اقبال در آزادی هند و پاکستان

حکومت مسلمانان در شبه قاره هند و پاکستان که از اواخر قرن اول هجری آغاز گردیده بود با درگذشت اورنگزیب عالمگیر آخرین شاهنشاه مقتدر تیموری که سال ۱۷۰۷ میلادی صورت گرفت روبه‌روال وانقراض نهاد و در زمان اولاد او اوضاع سلطنت اسلامی در آن مملکت پهناور که بیشتر معلول شورشهای اقوام محلی مانند مرهمه‌ها و سیکهما و جاٹ‌ها و بیروزیهای قوام انگلیس در مساعی کشورگیری بود دگرگون شد. هر آنی ستارگانی از آسمان عظمت حکومت اسلامی فرو میریختند و تاجدارانی مانند واجد علیشاه پادشاه لکهنئو از حکومت محروم و از دیار خویش اخراج می‌گردیدند.

دلاورانی چون سراج الدوله حکمران بنگال در سال ۱۷۵۷ م و ثیو سلطان غیور پادشاه میسور در جنوب هند در سال ۱۷۹۹ با شهامت بی نظیری و سر فروشی و جانبازی کوشیدند تا با شمشیر نوشته تقدیر را پاک کنند و از پیشروی روز افزون خارجیان در هندوستان جلوگیری نمایند ولی بدون کسب موفقیتی در رزمگاه جام شهادت نوشیدند و در راه حفظ استقلال وطن جان شیرین را از دست دادند شجاعت نظامی و نیروی جنگی مسلمانان در هندوستان با تابوت ثیو سلطان زیر خاک دفن گردید. از آن پس سید احمد شهید و اسمعیل شهید علمای دینی با کمک مسلمانان داوطلب و آزادینخواه خلوتگاه روحانی را ترک نموده و با بمیدان کارزار گذاشتند و علیه انگلیسها و سیکهما بعنوان جهاد اسلامی بنبرد پرداختند اما باز هم پیروزی با مخالفان آنان و خارجیان بود.

آخرین بار با زهم مسلمانان آن‌فاره با همکاری عده ای از وطن دوستان هندو در سال ۱۸۵۷ میلادی بطور دستجمعی ولی نا مرتب و بدون تنظیم خاصی علیه تسلط بیگانگان در سراسر کشور قیام کردند و تلاش نهائی را برای نجات از یوغ استعمار بعمل آوردند اما این مرتبه نیز هزیمت نصیب آنان گردید و بادادن صدها هزار کشته آنها با شکست روبرو شدند این شکست مهلك که منتج به تبعید بهادر شادظفر آخرین پادشاه بابریان به رنگون گشت و سقوط کامل سیاسی و اقتصادی مسلمانانرا بیار آورد سرآغاز دوران انحطاط دردناک و شکنجه تبار کن آنان بشمار میرود. انگلیسها مسلمانان را دشمنان سرسخت خویش میدانستند و روش بسیار خصمانه ای در قبال آنها در پیش گرفته بودند .

در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی و متعاقب آن نیز اوضاع مسلمانان هندوستان از هر حیث منتهی درجه رفعت بار و فوق العاده اسفناک بود و بقول علامه اقبال :

شب هندی غلامانرا سحر نیست باین خاک آفتابی را گذر نیست
 بما کن گوشه چشمی که در شرق مسلمانانی ز ما بیچاره تر نیست

در همان زمان اوضاع و احوال سیاسی در مشرق زمین و جمیع ممالک مسلمان نشین بسیار مغشوش و اهاالی آنها از تنگه جبل الطارق گرفته تاجرانندونزی بمصائب گوناگون گرفتار و دستخوش آمال شوم و اعمال زشت و مذموم استعمار بودند. هرگونه پستی و عقب افتادگی و فقر و بیچارگی از آن مسلمانان و هر نوع بزرگی و برتری و شادکامی و سروری در انحصار فرنگیان بود . بویژه پس از جنگ جهانی اول سلطنت ترکان عثمانی از هم پاشیده و در بین اروپائیان تقسیم شده مراکش ، الجزائر ، تونس ، شام و لبنان بدست فرانسویها افتاد . طرابلس غرب به ایتالیا تعلق گرفت عراق و مصر واردن و فلسطین سهم انگلیسها گردید و همچنین ایران و افغانستان نیز بمسائل خاصی

دچار بودند و اندونزی مستعمره هندیا محسوب میگشت .

مشاهده اینگونه وضع بیمناک در جهان اسلام برای صاحب نظران مسلمان بسیار ناگوار و اندوهناک بود و بآنها دعوت اصلاح طلبی و انقلاب آفرینی میداد . سیاستمدار و دانشمند بزرگوار سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی نخستین شخصیتی بود که پس از بررسی اوضاع با بصیرت کامل و درایت کافی درصدد جلوگیری از انحطاط روز افزون مسلمانان در جهان برآمد و روح انقلابی در کالبد مشرق زمین دمید و ملت مسلمان را جهت نیرومند ساختن خود از راه علم و دانش و فرهنگ ترغیب و تشویق نمود و با اتحاد اسلامی دعوت کرد . او در دورانی که سراسر شرق زمین را ظلمت چهل و نادانی مسلمانان و اغراض پست و مفسدانه زمامداران فرا گرفته بود مثال خورشید تابناک در آسمان آن صفحات شروع به نور افشانی کرد سید جمال الدین بمنظور نیل به هدف خویش با مساعدت شیخ محمد عبده که با وی همفکر بود مجله‌ای را بنام عروة الوثقی در پاریس منتشر ساخت .

مجله عروة الوثقی عامل بزرگ و مؤثری در بیداری مسلمانان جهان و برانگیختن روح ترقی خواهی و استقلال طلبی در آنان بشمار میرود و در گسترش نهضت اتحاد اسلامی سهم بسزائی داشته است . علامه محمد اقبال در نظرات اتحاد دول و ملی اسلامی تحت تأثیر افکار سید جمال الدین قرار گرفته و از همفکران و پیروان وی محسوب بوده است .

محمد اقبال لاهوری در اواخر قرن نوزدهم میلادی تحصیلات دانشگاهی را در لاهور در رشته فلسفه بپایان رسانید و آنزمانی بود که ستاره شهرت و مقام بلند اشخاصی مانند سر سید احمد خان مؤسس جامعه اسلامی علیگر ، آغا خان ، مولانا محمد علی جوهر ، مولانا شوکت علی ، دکتر انصاری ، حکیم اجمل خان ، مولانا ابوالکلام آزاد ، مولانا شبلی نعمانی و امثال آنها در آفاق سیاست و علم و دانش و معارف

اسلامی میدرخشید آنان در آنموقع پرچمدار تنویر افکار مسلمان و حصول آزادی برای هندوستان متحد بودند .

تأسیس مؤسسات عامی و دینی مانند جامعه علیگر ، ندوة العلماء لکهنؤ، جامعه ملیه دهلی، دارالعلوم دیوبند، امامیه مشن لکهنؤ ، انجمن حمایت اسلام لاهور و امثال اینها مینارهای نوری بودند که از آنها روشنائی افکار اصلاح طلبانه و بیداری علمی و سیاسی بخش و قلوب افراد اجتماع ستم کشیده را منور میساخت . اقبال نیز برای چند سال مبلغ نظرات وطن دوستی و میهن پرستی بود و با کمال صداقت در راه ایجاد و برقراری اتحاد در بین اقوام مختلف هندوستان مجاهدت کرد . او راهنمای سیاسی و ازباز یگران دیپلماسی نبود.

او شاعری بود فیلسوف و متصوف و میتوانست با سرودن اشعار آتشین توده مردم اجتماع خویش را بهر سمتی که بخواهد رهنمون شود . اقبال منظومه های وطنی نوشت و تمام هندیان را قطع نظر از اختلاف دین و مذهب در راه حصول آزادی تحت تأثیر قرار داد . تمام منظومه های وطنی او مانند : همالیه ، قومی ترانه ، صدای درد ، تصویر درد ، قومی گیت ، نیاشوالیه و امثال اینها حاکی از عمیق ترین احساسات وطن دوستی اوست و پایه بلندی نیز در ادبیات دارد . *تال جامع علوم انسانی*

منظومات وطنی اقبال بقدری شیوا و مؤثر نوشته شده که اگر او جز اینها هیچ اثر دیگری از خود بجا نمیگذاشت باز هم او شاعر بسیار گرانمایه و بلند پایه ای در تاریخ ادبیات شبه قاره محسوب میگردید و مخصوصاً در زمینه وطن دوستی از ارزنده ترین گویندگان آنکشور بشمار میرفت . « قومی ترانه » که از اشعار بسیار معروف اوست مقبول همگی واقع شده و در مدارس مملکت قبل از آغاز کلاسها بچه ها دستجمعی آنرا میخواندند . او در آن میگوید :

ساری جهان سی اچھا هندوستان ہمارا
ہم بلبلیں ہین اسکی دہ گاستان ہمارا
ترجمہ

ہندوستان ما از تمام جهان بہتر است
ما بلبلیہای آن ہستیم و آن گلستان ماست
مذہب ہنیں سکھا تا آپس بن بیر رکف
ہندی ہین ہم وطن ہی ہندوستان ہمارا
ترجمہ

مذہب تعصب و کینہ توزی نمی آموز
ما ہندی ہستیم و ہند وطن ماست و
امثال اینہا .

تمام اشعار وطنی اقبال محبوبیت عجیبی در بین مردم ہندوستان بدست آورده
قبل از حصول آزادی چہ ہندوان چہ مسلمانان ہمہ مقداری از اشعار او را از برداشت و
بدین ترتیب اقبال در تشدید و تحریک احساسات استقلال طلبی و میهن دوستی در مملکت
ہندوستان کمک فراوانی نمود و بحق می توان گفت کہ او در حصول آزادی ہندسہم
بسنائی داشته است .

در سال ۱۹۰۵م اقبال بمنظور ادامہ تحصیلات عالیہ بہ اروپا رفت و چند سال
بعد با اخذ دانشنامہ دکترا در فلسفہ از آلمان بلاہور برگشت در آن سفر او از نزدیک
اوضاع مغرب زمین را مشاهده کرد و بہ مضرات وطن پرستی و قوم پرستی غریبان بخوبی
پی برد و باین نتیجہ رسید کہ .

لرد مغرب آن سراپا مکروفن
اہل دین را داد تعلیم وطن
او بفکر مرکز و تو در نفاق
بگذراز شام و فلسطین و عراق

او معتقد بود کہ تقسیم ملل و کشورهای اسلامی بر اساس میهن پرستی و وطن پرستی
کہ مسلمانان در تقلید از اروپائیان یاد گرفته اند برخلاف روح تعلیمات اسلامی و
موجب ضعف و نکبت آنہاست بہ همین علت او اشعار زیادی بقاری دارد و علیہ چنین
فکر مضر گفتہ است . از اوست :

نی افغانیم و نی ترك و تاریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 چمن زادیم و از يك شاخساریم
 که ما پرورده يك نو بهاریم

باز هم او گوید :

هنوز از بند آب و گل نرستی
 من اول آدم بی رنگ و بویم
 تو گوئی رومی و افغانی ام من
 از آن پس هندی و تورانیم من

او بسختی اعتقاد داشت مسلمانان باید از طلسم اروپائی که بصورت وطن پرستی بر آنها چیره شده است رهائی یابند و به اتحاد اسلامی به پیوندند تا بتوانند با کمک یکدیگر و با اشتراك مساعی زنجیر غلامی فرنگ را بشکنند. او میگوید :

طارق چو بر کنارۀ انداس سفینه سوخت
 دوریم از سواد وطن باز چون رسم
 گفتند کارتو به نگاه خرد خطاست
 خندید و دست خویش بشمشیر بردو گفت
 ترك سبب ز روی شریعت کجا رواست؟
 هر ملك ملك ماست که ملك خدای ماست

او مؤمن بر این بود که غلامی شرق را تقلید غرب نمی تواند بگشاید بلکه این کار و کوشش و مجاهدت و علم و دانش است که میتواند اشکالات خاوریان را حل نماید در این ضمن او گفته است :

شرق را از خود برد تقلید غرب
 قوت مغرب نه از چنگ و رباب
 باید این این اقوام را تنقید غرب
 نی زرقص دختران بی حجاب
 نی زعربان ساق و نی از قطع پوست
 محکمی او را نه از لادینسی است
 نی فروغش از خط لاطینی است
 قوت افرنگ از علم و فن است
 از همین آتش چراغش روشن است
 مانع علم و هنر عمامه نیست
 حکمت از قطع و برید جامه نیست

علم و فن را ای جوان شوخ و شنگ	مغز می باید نه ملبوس فرنگ
اندر این ره جز ننگه مطلوب نیست	این کله یا آن کله مطلوب نیست
فکر چالاکی اگر داری بس است	طبع دراکی اگر داری بس است

پس از برگشتن به لاهور از اروپا اقبال دیگر به وطن پرستی علاقمند نبود و شعری نیز در این زمینه سرود. او در مورد وضع ناهنجار مسلمانان بیش از پیش اندوهگین بود و می‌گفت: لی کئی تثلیث کی فرزند میراث خلیل خشت بنیاد کلیسا ن گی خاک حجاز.

ترجمه: فرزندان تثلیث یعنی مسیحیان و اروپائیان میراث خلیل را بردند و خاک حجاز خشت بنیاد کلیسا گردید.

او به تمام مسلمانان جهان توصیه کرد که: ایک هون مسلم حرم کی پاسبانی کسائی نیل کی ساحل سی میکر تا بخاک کاشغر.

ترجمه: مسلمانان باید برای حفظ و حرارت حرم مقدس اسلام متحد شوند. از ساحل نیل گرفته تا خاک کاشغر.

برای اینکه بقول او قلب ما از هند و روم و شام نیست، مرز و بوم ما بجز اسلام نیست. می‌نگنجد مسلم اندر مرز و بوم - در دل او یاوه گردد شام و روم.

شاید لازم بتذکر باشد طرفداری اقبال از اتحاد و اخوت اسلامی هرگز به این مفهوم نبوده است که بلوکی در مقابل غیر مسلمانان تشکیل شود. حتی یک بیتی هم در آثار او بچشم نمی‌خورد که مؤید چنین ادعائی باشد. او اتحاد اسلامی را فقط برای معالجه دردهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی مسلمانان خواستار بوده و از تشکیل یک واحد فرهنگی طرفداری مینموده است.

جنگ جهانی اول در دهه دوم قرن بیستم میلادی ضربت سنگینی بر پیکر عالم

اسلام نواخت و احتیاج به اتحاد اسلامی بیشتر محسوس گردید . در آنموقع در هندوستان سازمانهای سیاسی متعددی مانند کنگره ملی هند ، مسلم بیگم مسلم کنفرانس مهاسبها ، مجلس احرار ، اتحاد المسلمین ، جماعت خاکسار و امثال اینها به فعالیت میپرداختند و رهبران هر کدام آنها در راه نیل به هدفهای مشخص خود مجاهدت می - ورزیدند اما اقبال متفکر دور از هیاهوی سیاسی و جلسات و تظاهرات و دسته بندیها بوسیله آثار علمی و اشعار ملی و سیاسی و اجتماعی مهمترین خدمت را در راه بیداری توده مردم هندوستان بویژه مسلمانان انجام میداد .

او خوب فهمیده بود که علت اساسی عقب افتادگی مسلمانان و ملل مشرق زمین برخی از عقاید فلسفی آنان است که مبتنی بر فلسفه طولانی میباشد . فلسفه ایکدآنانرا از کار و فعالیت و مجاهدت و کوشش منع میکند و بطرف سستی و تنبلی و لاقیدی و درویشی سوق میدهد . او در صدد کندن ریشه چنین معتقدات مضر و خانمانسوزی بر آمد و فلسفه تصوف خود را مبتنی بر مجاهدت و کوشش و مقابله با مشکلات و مبارزه و سخت - کوشی ساخت و گفت :

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم *مولانا انسانی و طالع انسانی* ما عدم ماست

از اوست :

میا را بزم بر ساحل که آنجا *رتال جامع علوم انسانی*
 بدربا غلت و با موجش در آویز
 نوای زندگانی نرم خیز است
 حیات جاودان اندر ستیز است

او گوید :

حدیث بی خبران است بازمانه بساز
 زمانه با تو نسازد تو با زمانه بساز

نابغه شرق اقبال فلسفه عدم فعالیت را بطرز مولانا روم که او را مرشد خویش

میدانست بیاد انتقاد میگیرد و میگوید :

از گروه گوسفندان قدیم -	راهب دیرینه افلاطون حکیم
شمع را صد جلوه از افسردن است	گفت سر زندگی در مردن است
قطع شاخ سرو رعناى حیات	کار او تحلیل اجزای حیات
حکمت او بود را نابود گفت	فکر افلاطون زبان را سود گفت
جان او وارفته معدوم بود	بسکه از ذوق عمل مجروم بود
خالق اعیان نامشهود گشت	منکر هنگامه موجود گشت
طاقت غوغای این عالم نداشت	راهب ما چاره غیر از دم نداشت
خفت و از ذوق عمل محروم گشت	قومهی از سکر او مسموم گشت

اقبال با افشاندن بذر افکار قوی و معتقدات نیرومندی همزبان با اسدالله خان غالب که گفته است .

قضا به گردش رطل گران بگردانیم	بیا که قاعده آسمان بگردانیم
گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم	ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود

در زبور عجم میگوید :

ای غنچه خوابیده چونرگس نگران خیزل جامع علوم کبشاشانه ما رفت بتاراج غمان خیز
از ناله مرع چمن از بانگ اذان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

ياك ناله خاموش و اثر بافته آهی است	خاور همه مانند غبار سر راهی است
از هندوسمرقندوعراق و همدان خیز	هرزده این خاك گره خورده نگاهی است

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

دریای تودریاست که آسوده‌چو صحراست دریای تودریاست که افزون نشد و کاست
بیگانه آشوب و نهنگ است چه دریاست از سینه چاکش صفت موج روان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

فریاد ز افرنگ و دل آویزی افرنگ فریاد ز شیرینی و پرویزی افرنگ
عالم همه و برانه ز چنگیزی افرنگ معمار حرم باز به تعمیر جهان خیز

از خواب گران خواب گران خواب گران خیز

از خواب گران خیز

در دهه سوم قرن بیستم میلادی تحولاتی در اوضاع سیاسی هندوستان بوقوع پیوست که اقبال را وادار بمطالعه دقیق در باره نظرات سر سید احمد خان نمود . سرسید احمد خان مؤسس جامعه علیگر طرفدار عدم اتحاد سیاسی مسلمانان هندوان بود . اقبال پس از مطالعات به این نتیجه رسید که باید در هندوستان يك هنداسلامی بوجود بیاید و همین بود فکر تشکیل پاکستان و او آنرا در اجلاس سالیانه مسلم لیگ که در سال ۱۹۳۰ در اله آباد برپا گردید بعنوان هدف سیاسی مسلمانان هند پیشنهاد کرد و بالاخره طولی نکشید که همین پیشنهاد بدست قائد اعظم محمد علی جناح در سال ۱۹۴۷ جامه عمل پوشید و کشور نو بنیانی که شامل بزرگترین جمعیت مسلمانان در جهان است بوجود آمد .

چنانکه از مطالعه تاریخ مهم برمی آید ملتی یا بوسیله لشکرکشی و قوای نظامی صاحب کشوری میشود و یا باید انقلابی بزرگ در بین افراد ملتی رخ دهد تا آن بتواند زمام امور سرزمینی را بدست گیرد . در مورد حصول پاکستان لشکرکشی و هجوم نظامی مطرح نبود .

تشکیل آنکشور بیشتر مدیون انقلاب فکری افراد مسلمانان هند میباشد که

ثمره مجاهدت اقبال بوده و در تأثیر اشعار سوزناک وی صورت گرفته است. مانند انقلاب آفرینندگان فرانسه که با بیانات کتبی و تراوشات قلمی زمینه تحولات عظیمی را در کشورشان مهیا ساختند اقبال ملتش را با آثار انقلابی خویش برای بدست آوردن استقلال آماده ساخت.

او شعر را وسیله تسکین خاطر ارباب ذوق نمیدانست. برای او شعر زندگی و ذریعه تجدید حیات ملت مرده بود. در این باره او گفت:

نغمه کجا و من کجا ساز و سخن بهانه ایست
سوی قطار می کشم ناقه بی زمام را
اقبال فارسی زبان نبود و با تمام شوق و علاقه ای که بمسافرت به ایران داشت نتوانست به این کشور سفر کند ولی برای بیان مطالب فلسفی و اجتماعی و ابراز احساسات شعری فارسی را برگزید و با کمال مهارت به این زبان اشعار نغز و دلنشین سرود. سه مجموعه کلام او به اردو و سه برابر آن بفارسی گفته شده است. همین دوازده اثر شعری اقبال را میتوان قوت نفس و زور بازوان پهلوانان میدان کارزار حصول استقلال آزادی هند و پاکستان قلمداد نمود و به همین دلایل میتوان ادعا کرد اقبال در جنگ آزادی هند و پاکستان سهم بزرگی را از نظر معنوی دارا میباشد.

در واقع اگر او نبود و فکر قوی او نبود و شعر انقلابی او نبود سیل تقلید منفی جوانانی که از سوابق نیاگان و عظمت گذشتگان خویش آشنائی ندارند و در مقابل آرایش و تجمل ظاهری مغرب زمین چشمانشان خیره میگردد شخصیت ملت و وطن را بکلی می باختند و هند و پاکستان را به بدترین وجه اسپرتر و غلامتر باخت میساختند اگر اقبال نبود مسلمانان هندوستان هرگز با اقبال نمیشدند و تحرکی و جنبشی در مجامع آنان بوجود نمی آمد و آنها برای همیشه به قعر مذلت و ذلت ابدی پرت میگشتند برآستی اقبال خدمات عظیمی در انقلاب فکری و اجتماعی و سیاسی تمام اهالی هندوستان و مسلمانان جهان و بویژه مسلمانان پاکستان انجام داده است علاوه بر مسلمانان هندوستان

مسلمانان کشورهای دیگر نیز از آثار او الهام گرفته اند چنانکه الجزائریها در جنگ با فرانسویها اشعار و سرودهای اسلامی اقبال را میخواندند و روح استقلال طلبی خویش را بدینوسیله تقویت می نمودند .

ترجمه های سرود اسلامی وی بزبانهای مختلف عالم اسلامی الهام بخش اتحاد تمام ملل مسلمان میباشد و از نظر تقویت مبانی اخوت و مودت در بین آنان اهمیت بسزائی دارد .

خدایش رحمت کناد

وصبا بر خاک پاکش گل بریزاد

حافظ در جوانی باقتضای روح خفیف وطبع لطیف شاعرانه و ایجابات محیط و جلگه طرب انگیز شیراز بامی و معشوق سر و کار داشته و باید این قسمت از آیات او را شناخت و بدون تأویل و توجهات بارده به معنی لغوی و ظاهری پذیرفت و هیچ لازم نیست که اثر از مؤثر و لازم را از ملزوم تفکیک کنیم . هر سنی اقتضائی دارد و جز این اجتهاد در مقابل نص کرده ایم و از شناختن حافظ دور خواهیم ماند . پاره ای از تواریخ در شرح خاندان مظفری باین معنی تعرض کرده و ضمناً باظهار وجد و نشاط شاعر ماهنگام آزاد شدن میخوارگی و میخوارگان از تنبیقات محمد مظفر و فشار محتسب های او تصریح نموده اند .

(حافظ شناسی)